



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: جانشینی امارات و اصول عملیه از قطع
موضوع جزئی: ب. مقام اثبات - ۱. جانشینی امارات از قطع - ۲-۱. جانشینی از قطع مصادف با: ۸ ربیع الثانی ۱۴۴۵
موضوعی - ۲. جانشینی اصول عملیه از قطع - ۲-۱. اصول غیر محرزه
سال پانزدهم
جلسه: ۱۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در جانشینی امارات و اصول عملیه از قطع بود. گفتیم بعد از فراغ از مقام ثبوت باید ببینیم مقتضای ادله چیست؟ ادله حجیت امارات و اصول عملیه آیا جانشینی و تنزیل امارات و اصول عملیه منزله القطع را اثبات می‌کنند یا خیر؟ گفتیم بین امارات و اصول باید تفکیک کنیم. در امارات نیز طبیعتاً باید قطع طریقی را از قطع موضوعی جدا کنیم و مستقلاً اینها را بررسی نماییم.

در مورد قطع طریقی گفته شد مشهور اصولیین قائل به جانشینی هستند ولی ما عرض کردیم که تعبیر تنزیل و جانشینی اینجا شاید مناسب نباشد. اصل اعتبار امارات و حجیت امارات و اینکه همانند قطع معذر و منجز هستند مورد قبول است یعنی همانطور که قطع و یقین حجت هستند و معذر هستند و منجز هستند، خبر واحد نیز حجت است، ولی تعبیر به جانشینی و تنزیل تعبیر صحیحی نیست. زیرا مهمترین ادله حجیت خبر واحد، بینه، ظواهر بنا و سیره عقلاء است و عقلاء در جایی که قطع نباشد، به خبر ثقه یا بعضی از امارات مفید ظن ترتیب اثر می‌دهند ولی نه از باب اینکه اینها را جانشین قطع می‌دانند بلکه از این باب که اگر این کار را نکنند، نظام زندگی آنها مختل می‌شود؛ پس عنوان تنزیل و جانشینی درست نیست.

سوال:

استاد: اصلاً به این جهت کاری ندارند.

سوال:

استاد: نه اینکه از بحث خارج است. ادله حجیت امارات اقتضاء می‌کند امارات معتبر باشد، حجت باشند، معذر و منجز باشند، ما به آنها ترتیب اثر بدهیم کالقطع. یعنی همانطور که قطع حجت بود این هم حجت است، ولی مسئله جانشینی و تنزیل منزله القطع از ادله استفاده نمی‌شود.

سوال:

استاد: مشهور این را تحت عنوان تنزیل الامارات منزله القطع پذیرفته‌اند، ولی ما می‌گوییم امارات کالقطع معتبرند ولی مسئله تنزیل و جانشینی مطرح نیست.

۲-۱. جانشینی از قطع موضوعی

در مورد قطع موضوعی نیز عرض کردیم که قطع موضوعی صفتی از بحث خارج است ولی در مورد قطع موضوعی طریقی دو دیدگاه وجود دارد.

اول: محقق خراسانی معتقد است امارات جانشین قطع موضوعی طریقی نمی‌شود. ادله حجیت امارات چنین اقتضایی ندارد؛ همانطور که در مورد قطع موضوعی طریقی اساساً ممتنع است زیرا مستلزم جمع بین اللحاظین است.

دوم: شیخ انصاری می‌گوید امارات می‌توانند جانشین قطع موضوعی طریقی بشوند. محقق نایینی هم این نظر را قبول کرده است.

حق در مسئله

گفته شد که هیچ محذوری ثبوتاً در جانشینی امارات نسبت به قطع موضوعی طریقی وجود ندارد.

اما اثباتاً باید دید که اگر اماره‌ای رادر موضوع یک حکم شرعی اخذ کنند به چه عنوان اخذ می‌کنند. فرض کنید می‌خواهد یک حکم شرعی را دایره مدار حصول ظن بکند و می‌گوید: «إذا ظننت بوجود صلوة الجمعة يجب عليك صلوة الجمعة» اگر ظن به وجوب نماز جمعه پیدا کردی نماز جمعه بر تو واجب است.

از دلیل حجیت خبر ثقه مثل «صدق العادل» استفاده می‌شود که آنچه باعث اخذ ظن در موضوع یک حکم شرعی شده است، جهت کاشفیت ظن است. وقتی یک کسی هفتاد هشتاد درصد احتمال می‌دهد یک مطلبی را در حقیقت گویا این خبر ترجیح می‌دهد که به حسب واقع نیز اینچنین است ولو یک درصدی احتمال خلاف باشد.

اگر قطع پیدا می‌شد قهراً انکشاف تام بود. اگر کسی یقین پیدا کند یعنی هیچ احتمال خلاف نمی‌دهد اما اماره مثل خبر واحد انکشاف تام نیست بلکه ناقص است زیرا چند درصد احتمال خلاف وجود دارد. ادله اقتضاء می‌کند که اگر ظن به عنوان کاشفیت فی الجمله در موضوع اخذ شده باشد، این معتبر است و آثار حجیت بر آن بار می‌شود ولی شاید اینجا نیز نتوانیم بگوییم اماره جانشین قطع است، تعبیر تنزیل شاید تعبیر درستی نباشد. همانطوری که گفتیم عقلاء برای خبر یک حیث کاشفیت می‌بینند و می‌گویند این دارد واقع‌نمایی می‌کند و همین برای اعتبارش کافی است، «صدق العادل» می‌گوید شما قول او را تصدیق کنید.

بنابراین در این بخش دو ملاحظه نسبت به کلام شیخ انصاری وجود دارد. (هر چند ما با کلام محقق خراسانی مخالفیم، چون ایشان اصلاً نفی کرد جانشینی را. شیخ انصاری که این را قبول کرده است ما با او موافقیم ولی دو شرط و دو ضمیمه باید ملاحظه شود):
۱. اینکه تعبیر جانشینی را ما قبول نداریم. مسئله مسئله تنزیل نیست، بلکه یک روش عقلایی است که عقلاء در زندگی به آن اخذ می‌کنند.

۲. (می‌تواند در ادامه جهت اول باشد و نکته دوم نباشد) حال که شما می‌گویید که جانشینی قطع مطرح نیست، پس امارات برای چه معتبرند؟ به جهت کاشفیت، چون کاشف هستند مورد نظر هستند یعنی یک مصداقی هستند از مصداق کاشفیت. در دلیل گفته شده است «إذا انكشف لك وجوب صلوة الجمعة، يجب عليك صلوة الجمعة» این کشف نیز محقق شده است هر چند یک کشف ناقص باشد.

سوال:

استاد: چه اشکالی دارد؟ محقق خراسانی می‌فرماید اصلاً امکان جانشینی نیست. ... دو تا بحث است. ما امکان را نفی نکردیم، ما گفتیم ثبوتاً هیچ محذوری در جانشینی امارات از قطع موضوعی طریقی نیست. محقق خراسانی می‌گفت مستلزم جمع بین اللحاظین

است ما گفتیم خیر، آن بحث امکان بود. حال می‌گوییم امکان دارد، ولی آیا دلیل نیز بر آن دلالت دارد یا خیر؟ ما وقتی نوبت به مقام اثبات و دلیل می‌رسد می‌گوییم خیر دلیل دلالت بر جانشینی ندارد؛ نه اینکه دلیل چیزی را نمی‌رساند بلکه دلالت بر اعتبار و حجیت می‌کند و این غیر از جانشینی است. یک وقت چیزی معتبر و حجت می‌شود مثلاً به خاطر کاشفیت از واقع؛ به خاطر اینکه در قطع طریقی اختلال نظام پیش نیاید؛ اینجا نیز همین است، حال اینجا کاشف از واقع است اگر بخواهیم اصرار بر قطع کنیم زندگی مختل می‌شود. ولی ما می‌گوییم با تعبیر جانشینی و تنزیل مخالف هستیم؛ یعنی عقلاء اماره و خبر واحد را اگر معتبر می‌دانند به خاطر این جهت کاشفیت است. بله کاشفیت در قطع و ظن می‌باشد ولی کاشفیت در قطع، تام است و کاشفیت خبر واحد، ناقص است. اینکه در هر دو کاشفیت وجود دارد لزوماً سر از جانشینی در نمی‌آورد؛ ما نمی‌گوییم این جانشین آن است؛ بلکه می‌گوییم یک چیزی را هر دو دارند یکی کمتر و یکی بیشتر. ملاک این نیست که آن جانشین این شده است.

سوال:

استاد: اصلاً نوبت به این نمی‌رسد. بله گاهی اوقات آقایان علی‌الغرض بحثی را مطرح می‌کنند، ممکن است بحث اثباتی آن نیز مطرح شود، اما این بحث اثباتی علی‌الغرض است. محقق خراسانی می‌گوید قطع موضوعی طریقی اصلاً امکان ندارد و بنابراین وقتی امکان نداشته باشد چنین معنایی از ادله استفاده نمی‌شود.

۲. جانشینی اصول عملیه از قطع

یعنی از ادله می‌توان این را استفاده کرد یا خیر؟ اصول عملیه نیز بر دو قسم هستند: ۱. اصول محرزه؛ ۲. اصول غیر محرزه. یک دسته از اصول عملیه احراز کننده واقع هستند، المحرزه للواقع، مثل استصحاب، مثل قاعده فراغ و تجاوز. اینها محرز هستند یعنی لسانشان لسان احراز واقع است و نظر به واقع دارند.

اما سایر اصول عملیه محرز واقع نیستند. غیر محرزه عن الواقع، مثل اصل احتیاط، براءت، تخییر، اصالة الحلیة، اصالة الطهاره، اینها هیچ کدام محرز واقع نیستند. ما در بحث نیز باید بین این دو دسته تفکیک کنیم. در مورد اصول محرزه مثل استصحاب، مثل قاعده فراغ و تجاوز (باید هر کدام را جداگانه بحث کنیم).

۲-۱. اصول غیر محرزه

اصول غیر محرزه چند تا است، احتیاط، براءت، تخییر، اصالة الحلیة، اصالة الطهاره و آیا اصل عملی مثل اصالة الطهاره و اصالة الحلیة که در مواقع شک در طهارت و حلیت جاری می‌شود، جانشین و نازل منزله قطع میشود و همان اثری که قطع داشت این هم دارد؟ قطع در واقع یقین به یک حقیقتی بود که مثلاً فلان شیء حرام نیست یا فلان شیء حلال است یا طاهر است.

۱. اصالة البرائة

فرض کنیم ما در جایی شک داریم در تکلیف، در حرمت، در وجوب؛ اصالة البرائة می‌گوید شما از تکلیف مبری هستید، یعنی این واجب نیست، حرام نیست. در واقع یک حکمی را بر می‌دارد؛ پس لسان اصل براءت لسان رفع حکم است. دارد حکمی را بر می‌دارد. فرق هم نمی‌کند بین براءت عقلی و شرعی. براءت شرعی می‌گوید «رفع عن امتی ما لا یعلمون» حدیث رفع دلالت بر براءت شرعی می‌کند. عقل هم حکم بر قبح عقاب بلا بیان می‌کند که این همان براءت عقلی است.

حال آیا وقتی در جایی که شک داریم در حرمت یا وجوب، آیا دلیل قبح عقاب بلا بیان یا حدیث رفع که پشتوانه برائت است، این دارد مودای اصل برائت را جانشین قطع می‌کند و می‌گوید آنچه را که تو نمی‌دانی از تو مرفوع است؟ یعنی آیا می‌گوید همانطور که یقین به عدم حرمت داشتنی الان نیز یقین به عدم حرمت داری تعبداً؟ این از دلیل قبح عقاب بلا بیان استفاده نمی‌شود. قبح عقاب بلا بیان فقط معذر است برای انسان که اگر حکم بر خلاف این بود عقاب نشود. فرض کنید با اصل برائت ثابت کرد این کار واجب نیست و آن را ترک کرد مثلاً با اصل برائت ثابت کرد که نماز جمعه واجب نیست و روز جمعه نماز جمعه نخواند. اینجا از قبح عقاب بلا بیان به عنوان دلیل عقلی اصل برائت چه استفاده‌ای می‌شود؟ اینکه این شخص عقاب نشود. به عبارت دیگر این فقط معذر است و عذر برای او درست می‌شود یا اگر با حدیث رفع عن امتی تسعه یک تکلیفی را انجام نداد، می‌گوید حدیث می‌گوید ما لایعلمون برداشته می‌شود، اما این تکلیف فی الواقع وجود داشت، اینجا معاقب نیست زیرا اصل برائت برای او معذرت دارد. پس می‌تواند این کار را انجام دهد.

ولی منجزیت دیگر اینجا معنا ندارد. زیرا منجزیت یعنی یک حکمی را قطعی می‌کند ثابت می‌کند، با اصل برائت حکمی ثابت نمی‌شود. پس اصل برائت در واقع معذر است اما منجز نیست زیرا لسانش لسان کاشفیت از واقع نیست، این چه چیزی را برای ما می‌خواهد منجز کند؟ خبر واحد می‌گفت نماز جمعه واجب است، لذا می‌گفتیم این منجز است یعنی واقع را برای ما قطعی می‌کند ولی اصل برائت اصلاً در مقام کشف نیست؛ چه چیزی را می‌خواهد برای ما قطعی کند؟ لذا منجز نیست ولی معذر است.

۲. اصالة الطهارة و اصالة الحلیة

در اصل طهارت و حلیت. کسی که یقین به طهارت دارد قهراً این برایش حجت است هم منجز است و هم معذر؛ کسی که یقین به حلیت دارد اینجا هم منجز است و هم معذر. حال اگر فرض کنید با اصالة الطهارة رسید به طهارت یا با اصالة الحلیة رسید به اینکه این حلال است و مرتکب شد ثم انکشف این حرام بوده و حلال نبوده و نجس بوده و پاک نبوده، اینجا برای مکلف عذر درست می‌کند، دیگر معنا ندارد که بگوییم اصالة الطهارة یا اصالة الحلیة منجز هستند. چه چیزی را می‌خواهند تنجیز کنند؟ تنجیز دیگر اینجا معنا ندارد.

بحث جلسه آینده

اینجا در مورد دو سه اصل دیگر مثل تخییر و احتیاط توضیحاتی دارد که در جلسه بعد بیان می‌کنیم.

«الحمد لله رب العالمین»